

«خفاش شب» را آئینه کنیم!



محمد حیدری

«غلامرضا خوشرو اهل کردکوی به از توابع قوچان ۹
زن و دختر اگشت و موجی از هیجان و تأسف را به جامعه
۶۰ میلیونی ایران ارمغان کرد.»

لطفاً به - ملة فوق با دیدی نقادانه بنگرید و
بکشید در آن برادی بیابید. این جمله، و این مقاله
روز ۱۱ مرداد ماه، یعنی پس از انجام دومین و احتمالاً
آخرین جلسه محاکمه غلامرضا نوشته شده است.

چه ایرادی بر جمله بالا وارد است؟
از نظر شما هیچ، اما از لحاظ قضائی، و اصول
حرفه روزنامه‌نگاری در همین مرحله نیز، هم دستگاه
قضائی و هم غلامرضا حق دارند علیه نویسنده چنین
جمله‌ای اعلام جرم کنند. زیرا اگر چه همه ادله حاکی
است که غلامرضا دست کم نه فقره قتل قساوت‌آمیز
مرتکب شده، اما دادگاه هنوز مبادرت به انشاء رأی
نکرده است. بنابراین وی هنوز «متهم» است. در حالی
که جمله فوق دال بر این است که نویسنده ارتکاب آن
جرایم را قطعی می‌داند. (البته روز ۵/۱۴ رأی دادگاه
دال بر محکومیت این شخص به ده بار قصاص صادر
شد و شاید تا زمان انتشار این شماره ماهنامه حکم به
تأیید دیوان عالی کشور رسیده و اجرا هم شده باشد،
اما به دلیلی که در سطور زیر مشخص خواهد شد، ما
تاریخ نگارش مقاله را که همان روز ۵/۱۱ بوده، تغییر
ندادیم).

آن متهم، پس از صدور حکم دادگاه، حق تجدید
نظرخواهی دارد. اگر در این مرحله هم محکوم شد

آنگاه ما حق داریم او را «قاتل»
بنامیم.

مقاله شروع ناخوشایندی
دارد. این طور نیست؟ پس
بگذارید خشم شما را نسبت به
نویسنده این مقاله به اوج
برسانیم!

فرض کنیم در فاصله
صدور رأی در دادگاه نخستین،
رد فرجام خواهی غلامرضا
خوشرو و صدور اجرای حکم
صادره دلیلی به دست آمد که وضع پرونده را تغییر داد.
آن وقت چه می‌گویند؟

نپندارید که وقوع چنین حالتی غیرمحمول است.
هست؛ منتهی شخصاً تحقق آن را در مورد غلامرضا
خوشرو غیرمحمول می‌دانم. اما قبلاً در همین ایران،
شخصاً شاهد بوده‌ام بی‌گناهی بالای دار رفت.
خلاصه ماجرا از این قرار بود:

در روزهای نخستین سال ۱۳۵۰، یعنی ۲۶ سال
پیش، جوانی به نام یوسف سجودی، چند ساعت پس
از آنکه در زادگاه خود درشت - قهرمان وزن چهارم
بسوکس کشور شد، در یک نزاع گروهی، با ضربه
چاقویی که به ناحیه سینه او وارد آمد مجروح شد و
ساعتی بعد بر اثر خونریزی زیاد درگذشت.
مطبوعات که نشنه تیراز بودند از مقتول فرشته‌ای، و از
متهم به قتل شیطانی ساختند. دادگستری وقت زیر
فشار افکار عمومی متهم را مجرم شناخت و او را
محکوم به اعدام کرد، در حالی که تحقیقات نویسنده
این سطور، و پی جونی ستایش‌آمیز یک وکیل
دادگستری مشخص کرد - ضربه چاقو را کس دیگری
وارد کرده که همان شب وقوع قتل از رشت به کویت
متواری شده بود، ولی مخالفان متهم دستگیر شده،
برای آنکه وی را از سر راه بردارند، با دسیسه‌چینی، و
ارائه شهادتهای دروغ، گناه قتل را بر گردن او بار
کردند. وقتی این دسیسه‌بازی برملا شد. حاکمیت
وقت به جای آنکه بکوشد دادگستری و مطبوعات را
اصلاح کند، دستور تسریع اجرای حکم را داد.

نکته تکان دهنده مربوط به این ماجرا، پس از
اعدام فرد محکوم فاش شد: یک پزشک رشتی سندی

ارائه داد که حکایت می‌کند در شب حادثه، اگر پزشک
جراح کشیک بیمارستانی که بوسکور مجروح را به آن
منتقل کردند، در محل خدمت خود حضور می‌داشت،
می‌توانست با زدن یک بخیه - فقط یک بخیه - جلوی
خونریزی را بگیرد و مانع مرگ مقتول شود.
هنوز اسناد آن ماجرا نزد نویسنده محفوظ است،
و حق طلبانی که مایل باشند بدانند حرکات هیجانی و
تسهی از احساس مسئولیت در روزنامه‌نگاری چه
عواقبی در پی دارد، می‌توانند آنها را ملاحظه کنند.

●●●

تردید نیست که مرگ فجیع ۹ زن و دختر وجدان
عمومی را جریحه‌دار کرده است. مرتکب این جنایات
باید به سزای در خور برسد، که می‌رسد. اما بعد چه؟
ریشه جنایت در جامعه ما می‌خشکد؟

بیانیم روند این حادثه را چنان بی بگیریم که شاید
مرگ آن ۹ قربانی، و درد و رنج خانواده‌های ایشان
تبدیل به یک بار ارزشی شود و جامعه ما را از ادامه
مسیر خطرناکی که می‌پیماید، باز دارد.

نخست بیانیم آب را زلال کنیم تا شاید مشخص
شود فردی که طبق ادله ارائه شده، استعداد بزهکاری
داشته، چگونه توانسته است در شهرهای گوناگون
مرتکب بزهکاری‌های گوناگون شود. هر بار برای
خود هویتی جدید جعل کند، و سرانجام وقتی به اتهام
آدم‌ربانی و جنایت محکوم می‌شود، روز روشن و در
دادگستری از دست مأمورین محافظ خود بگریزد تا
فرصت یابد بعداً ۹ انسان مظلوم را قصایی کند.

اگر بخواهیم بر موج سوار شویم و در مسیر امن،
همراه جریان مطلوب شنا کنیم باید همه کاسه کوزه‌ها
را سر نیروی انتظامی بشکنیم و همه تفسیرها را بر دمه
افراد این نیرو بار کنیم.

نیروی انتظامی ضعف دارد. اما باید دید این
ضعف‌ها از درون همین نیرو تولد یافته و رشد کرده یا
نیروهای بیرونی عامل تمام یا بخشی از این ضعف‌ها
هستند؟

به دلیل پیچیدگی روز افزون زندگی شهری،
مدرن شدن وسائل ارتکاب جرم و پیچیدگی جرایم،
امروز یک پلیس ساده نیز باید دوره‌های ویژه و
تخصصی را گذرانده باشد. اما بسیاری از افراد اجرایی
نیروی انتظامی ما را سرباز و وظیفه‌هایی تشکیل

می‌دهند که از پشت میز مدرسه و یا پشت گاوآهن به سربازخانه منتقل شده‌اند و پس از طی یک دوره آموزشی کوتاه مدت، کسوت مأمور انتظامی پوشیده‌اند. این افراد چه تجربه و سابقه‌ای دارند تا بتوانند از پس بزهکاران مار خورده و افعی شده برآیند؟ از فرماندهان چنین نیروهای نآزموده‌ای چه انتظاری می‌توان داشت؟

مقارن محاکمه غلامرضا خوشرو، خبری در مطبوعات منتشر شد مبنی بر این که یک دادگاه عمومی تهران سرباز و وظیفه‌ای را که مأمور خدمت در پاسگاه انتظامی قرچک و رامین است به جرم کوتاهی در انجام وظیفه که منجر به فرار یک سارق شده، محاکمه و به پرداخت جریمه نقدی محکوم کرد. (نویسنده از زبان یکی از حادثه‌نویسان شنیده که محافظ غلامرضا نیز یک سرباز وظیفه بوده است و این شرور نابکار او را فریب می‌دهد و از چنگش می‌گریزد)

عده‌ای از سربازان وظیفه ۱۹ - ۲۰ ساله‌ای که ای بسا از شهرهای دور و روستاها مأمور خدمت در شهرهای شلوغی چون تهران می‌شوند اگر بتوانند خودشان را از «گم شدن» محافظت کنند، هنر کرده‌اند، چه رسد که یک آدم‌کش حرفه‌ای، یک دزد زبردست و یا جا علی شیرین زبان را به دستشان بدهیم تا ایشان را برای محاکمه ببرند دادگاه!

اصولاً استفاده از سربازان وظیفه جز برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور در اموری چون پاسبانی و پارکابی اتوبوسهای شرکت واحد ناقص روح خدمت وظیفه اجباری است و تقدس این دوره خدمت را تنزل می‌دهد. ضمن آنکه

عواقب فساد برانگیزی هم دارد که مواردی از آن را می‌توان در نحوه انجام وظیفه سرباز وظیفه‌ها به عنوان مأمور انتظامی یا پارکابی اتوبوسهای شرکت واحد ملاحظه کرد!

حالا به وضع کادر موظف نیروی انتظامی نگاهی بسیندازیم. نگاهی به لیست حقوق یک سرهنگ، سرگرد، سروان، ستوان، استوار و مأمور عادی نیروی انتظامی بیفکنیم و دریافته‌ایم که ایشان را با حداقل هزینه زندگی مقایسه کنیم؟ با این حقوق‌ها انگیزه‌ای برای وظیفه‌شناسی و جان‌فشانی باقی می‌ماند؟ با این حقوق می‌توان از همه افراد رده بالا و پائین این نیرو انتظار پاکدستی، ایثار و گذشت داشت؟ تردیدی نیست که عده‌ای وا می‌دهند و کارهایی می‌کنند که به حساب همه اعضای این نیرو گذاشته می‌شود.

و باز باید یادآور شوم از زبان یک فرد مطلع شنیدم که حتی عده‌ای از افسران نیروی انتظامی بلحاظ تنگی معیشت پارچه لباس سهمیه خود را می‌فروشند تا چاله‌های از چاله‌های متعدد زندگیشان را پر کنند. با این وصف رواست وقتی یک حادثه جنائی استثنائی پیش می‌آید، و حادثه مقارن تصفیه حسابهای سیاسی است، همه کاسه کوزه‌ها را سر نیروی انتظامی بشکنیم و نکوشیم عواملی را که این نیرو را به این روز کشانده‌اند شناسانی کنیم؟

نویسنده این سطور روز سوم مرداد از سوی یکی از همان مأمورین واداده نیروی انتظامی مورد کم لطفی آزار دهنده‌ای قرار گرفت. آیا رواست، حالا که بهانه‌ای پیدا شده که عملکرد افراد این نیرو زیر هرگونه



پرسشی برود، او هم موقع شناسی کند و دق دل را بیرون بریزد؟! فرارهای مکرر آن متهم به قتل بی‌رحم و دیومنشی از دست مأموران انتظامی، کوتاهی در اعلام هشدار به خانواده‌ها، یا معرفی او از طریق رسانه‌ها، دستگیری اتفاقی از سوی افراد بسیج و سردرگمی اولیه مسئولین نیروی انتظامی، ضعف‌هایی نیست که با هیچ منطقی قابل توجیه باشد. اما شکستن همه کاسه کوزه‌ها بر سر این نیرو، بی‌آنکه در صدد باشیم ریشه این کاستی‌ها را بیابیم و آنها را اصلاح کنیم، مانع خواهد شد این قبیل جنایات تکرار شود؟ و یا میزان جرائم را کاهش خواهد داد؟

یک حادثه نکان‌دهنده جنائی را به نحو دلخواه با مسائل سیاسی پیوند زدن و به میل خود از آن

بهره‌برداری کردن چه سودی را عاید جامعه خواهد کرد؟

روزی که وزیر کشور اعلام کرد اگر کسی بتواند مورد خلافی را در مورد نیروهای انتظامی نشان دهد ایشان (یعنی وزیر کشور) به وی «جایزه نوبل» اعطا می‌کند، کجا بودند متقدمان شجاع که بیرون درون این نیرو و ضعف‌ها و کاستی‌هایش را بیابند و به عرض جناب وزیر برسانند؟! محصول کوتاهی‌های دیروز، «خوشرو»ها هستند، و برخورد‌های سطحی امروز ما محصولاتی به بار خواهد آورد که زهراً گین‌تر و قاتل‌تر از این مورد اخیر خواهد بود.

برای اثبات صغغه سیاسی ماجرای باصطلاح خفاش شب ناگزیر به خبری که روز ۵/۱۴ در صفحه ۱۴ روزنامه ایران چاپ شد استناد می‌کنیم. بخش‌هایی از این خبر کوتاه بدین قرار است:

شیراز-خبرنگار ایران: احمد تقی آبادی جانی هزارچهره، امروز در شعبه ۳۵ دادگاه عمومی شیراز محاکمه می‌شود. او که ۲۲ شاکی دارد، متهم به ۱۰ قتل عمد و چندین قتل زنا، آدم‌ربانی، رابطه نامشروع، سرقت و جعل و استفاده از اسناد دولتی است... تقی آبادی یکبار در سال ۱۳۶۴ هنگامی که دوران محکومیت در زندان مشهد را می‌گذراند از دست مأموران گریخت... او در اعتراضات خود به قتل ده دختر زیرده سال در نقاط مختلف کشور از جمله در شهرهای مشهد، سیرجان، بندرعباس و شیراز اشاره کرده است...

چرا وقتی این متهم دستگیر شد جنجالی مشابه جنجال قبلی در مورد غلامرضا خوشرو به راه نیفتاد؟ غلامرضا

خوشرو ۹ نفر را کشته و این یکی طبق نوشته اولیه روزنامه ایران ۱۰ نفر را! احتمالاً زمان دستگیری متهم اخیر الذکر مصادف با ایامی بوده که قرار بود وزیر کشور که مسئول اصلی نیروی انتظامی است در مجلس استیضاح شود. اما به دلیل در پیش بودن انتخابات ریاست جمهوری ابر و باد و مه و خورشید و فلک به کار گرفته شدند تا استیضاح مطرح نشود. حالا قبول می‌فرمایند که برخی‌ها از حوادث جنائی هم در راه مقاصد سیاسی بهره‌برداری می‌کنند؟ (در مورد جرائم تقی آبادی مطبوعات اطلاعات و آمارهای متضادی ارائه کرده‌اند که ثابت می‌کند عملکرد نیروی انتظامی، دستگاه قضائی و مطبوعات چقدر دقیق است! از جمله نوشته‌اند وی متهم به سه قتل - ۱۲ آدم ربائی - ۶ کارهای منافی عفت، ۷ بار سرقت با آزار و

تأسف بارترین موضوع این که حتی مطبوعاتی که از پرداختن به انعکاس حوادث، با هدف کسب تیراژ اکراه دارند، در این ماجرا دنباله‌روی روزنامه‌های شدند که در حادثه‌نویسی با شیوه هیجان آفرینی چیره دست است. این روزنامه به غلامرضا خوشرو عنوان «خفاش

فراهم آورد!

کار به جایی رسیده که در این قبیل مواقع نشریات ادواری شماره‌های ویژه در تیراژهای بالا انتشار می‌دهند تا سودهای میلیونی به جیب بزنند. آیا چنین روندی برای جامعه مطبوعات خفت‌آور نیست؟

تغییر پرداختن به حوادث جنجالی و جنایی اشکال ندارد، بلکه از بسیاری جهات مفید هم هست. زمانی حادثه‌نویسی در مطبوعات مفید خواهد بود که حادثه‌نویسان و جنایی‌نویسان به جای موج‌سازی یا سوار شدن بر موج، در صدد ریشه‌یابی علل وقوع جرم و جنایت برآیند.

بزرگ‌نمایی یک جرم و جنایت استثنایی موجب می‌شود ما از جریانم و جنایات انفرادی و باصطلاح کوچک یا متوسطی که اگر روی هم جمع شوند، از حیث رقم و عدد صدها برابر بزرگتر از تعداد جنایات ۹ فقره‌ای غلامرضا خوشرو و یا سوء استفاده چند میلیون تومانی فلان آدم، می‌شود، غافل بمانیم.

دست بر قضا، همان روزها که ماجرای غلامرضا خوشرو در کانون توجه همگان قرار داشت آقای لاجوردی رئیس سازمان زندانها و اقدامات تأمینی کشور مصاحبه‌ای با خبرنگاران انجام داد که مطبوعات جز در حد مختصر به آن نپرداختند. این مصاحبه کمی مفصل تر، و همراه با یک جدول هشدار دهنده در شماره اول نشریه «پیک زندان» به صاحب امتیازی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و امنیتی کشور - چاپ شد. جدول جرائم را عیناً کلیشه کرده‌ایم. فرازی از سخنان آقای لاجوردی را هم منی آوریم تا صاحبان درایت بفهمند، آنچه را باید بدانند. آقای لاجوردی گفته است:

«... از ۱۰۶ هزار نفر زندانی مواد مخدر فقط ۳۵۱۳ نفر بیکار بودند، بقیه دارای شغل و تخصص هستند. از این افراد ۲۴ هزار نفر دارای شغل آزاد، ۱۸ هزار نفر کارگر، ۹۶۰۰ نفر کشاورز و ۸۴۸۷ نفر راننده بودند، و به ترتیب از سایر حرف ۲۰۵ معلم، ۱۳۸ نفر کارمند، ۸۵ نفر دبیر، ۳۲ نفر کارخانه‌دار، ۲۸ نفر در سطوح عالی علمی و ۲۲ نفر مدیر به جرم اعتیاد به زندان افتاده‌اند.»

از هر چند نفر قاچاقچی مواد مخدر یا معتاد یک نفر به دام می‌افتد؟ از هر دو نفر یک نفر؟ از هر سه نفر

درصد جرائم کل زندانی در فروردین ماه سال ۱۳۷۶

سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور		
درصد جرائم به کل زندانی در فروردین ماه سال ۱۳۷۶		
ردیف	نوع جرم	درصد
۱	مواد مخدر	۴۵/۴۳
۲	اعتیاد	۱۲/۴۵
۳	سرقت مسلحانه	۱/۲۶
۴	سرقت	۱۳/۰۱
۵	منکرات	۴/۳۲
۶	قتل عمد	۳/۴۴
۷	قتل غیر عمد	۱/۳۳
۸	جعل	۲/۳۲
۹	شرارت و اخلال	۴/۹۶
۱۰	تخریب	۰/۳۴
۱۱	قاچاق کالا و ...	/۹۲
۱۲	نظامی و انتظامی	۲/۷۷
۱۳	مالی	۵/۸۲
۱۴	تصرف	۰/۲۰
۱۵	راندگی	۰/۳۲
۱۶	خانوادگی	۰/۵۵
۱۷	عبور غیر مجاز از مرز	۰/۵۷
جمع کل		۱۱۰ درصد

تماس ما با دفتر مجله پیک زندان برای آگاهی از علت رسیدن جمع جرائم در جدول فوق به عدد ۱۱۰ بی نتیجه بود؛ زیرا فرد مطلعی که بتواند دلیل را توضیح دهد، حضور نداشت. ما حدس می‌زنیم آن ده درصد اضافی مربوط به زندانیانی می‌شود که پس از سپردن وثیقه و یا ضامن آزاد شده‌اند و گرچه در پایان فروردین در زندان حضور نداشته‌اند، اما جزو آمار منظور شده‌اند.

شب» را اعطا کرد، بقیه هم دنبال رو شدند و وضع را به جایی رساندند که اکنون کمتر کسی است که اسم و فامیل اصلی این فرد را بدانند. همه او را «خفاش شب» می‌شناسند!

زهی تأسف! زهی تأسف از این بابت که ما به شیوه حادثه‌نگاری دهه‌های گذشته رجعت کرده‌ایم، و بخش‌های حوادث مطبوعات ما به انتظار می‌نشینند تا حادثه‌ای نظیر «شاه‌رخ» و «سمیه» و «خفاش شب» روی دهد و برای تنور خاموش صفحات حوادث هیزم

موج‌سازی و موج سواری در امور بنیادین اجتماعی گاهی نتایجی خطرناک‌تر از اشتباهات سیاسی به جامعه تحمیل می‌کند. در روزهای نخست

دستگیری غلامرضا خوشرو وی را فردی افغانی معرفی کردند که پس از ارتکاب قتل و محکوم شدن به مرگ، از صحن دادگستری گریخته، به افغانستان رفته، دو سال بعد به ایران بازگشته و یازده زن و دختر ایرانی را قتل عام کرده است.

دستگیری اتفاقی این فرد فرصتی برای عده‌ای از همکاران بی‌دقت ما فراهم آورد تا بر موج سوار شوند و برای کسب تیراژ، تحقیق نکرده و بی‌مطالعه و خیالپردازانه، در مورد این حادثه قلمفرسائی کنند و برای پیشرو نشان دادن خودشان انگشت سیاه حریف‌های خود را بر حساس‌ترین و آسیب‌پذیرترین نقطه ضعف عاطفی مردم بگذارند.

چنان جوی ایجاد شد که اگر هوشمندی و سرعت عمل برخی مسئولان به کمک نیامده بود، ای بسا ما شاهد ضرب و شتم و حتی قتل عده‌ای از پناهندگان افغانی می‌شدیم، (کما این که در بعضی مناطق به این مردم تعرض‌های خودجوشی هم شد).

اگر هویت واقعی این متهم به زودی تصحیح نمی‌شد و اتفاقات ناگواری برای برخی از پناهجویان افغانی روی می‌داد، می‌دانید چه هزینه‌ای باید برای آن پرداخت می‌کردیم؟ اکثریت افغانی‌ها بر این باورند که دولت و مردم ایران در حق آنها برادری

را به حد کمال رسانده‌اند. کافی بود چنان اتفاقی پیش آید تا اثرات حدود بیست سال میهمان‌نوازی ایرانیان را یک شبه بر باد بدهد، و نفرت را جایگزین محبت، و دشمنی را جایگزین دوستی سازد. این همان وضعیت مطلوبی است که آتش افروزان غربی آرزویش را دارند.

وقت آن فرا نرسیده مرز مسئولیت‌ها را مشخص کنیم؟ وقت آن نرسیده که شیوه ارزیابی رسانه‌ها در برخورد با رویدادها را مورد تجدید نظر قرار دهیم؟

یک نفر؟ یا...؟ رقم را هر چه می خواهید انتخاب و آن را در ۱۰۶ هزار ضرب کنید تا دریابید در مورد جرم و جنایت در چه موضع و در کدام موقع قرار داریم؟

در پستیهای ترین بخش های وجدان یک سیاستمدار، یک نویسنده و یا روزنامه نویس نیز اندکی از واقع بینی و انصاف وجود دارد. چه باید کرد این واقع بینی و انصاف بر عملکرد این گروهها تأثیر بگذارد تا سیاستمدار فقط حسب مصالح سیاسی و نویسنده و روزنامه نگار برای گل کردن و درخشیدن، فقط هنگامی فریاد نکشند که غلامرضا خوشرو نامی، فرصت مناسبی برایشان فراهم سازد، یا سمیه و شاهرخی پیدا شوند و هیزم لازم را برای داغ کردن تنور صفحات حوادث در اختیار بگذارند.

در اولین دهه قرن هجری- شمسی جاری فردی بنام اصغر قاتل در جنوب تهران بیش از ده کودک و نوجوان و زن را کشت و حدود چهار دهه قبل- در همین ایران فردی به نام حسن اوزنگی جنایاتی مشابه آنچه غلامرضا خوشرو انجام داده مرتکب شد. دو دهه بعد جنایتکاری در شتر خان تهران همان کاری را کرد که حسن اوزنگی کرده بود. چند سال قبل شخصی بنام

«جفری دامر» که او هم مانند غلامرضا خوشرو بطور اتفاقی به دام افتاد، در آمریکا محاکمه شد. او ۱۳- ۱۴ نفر را کشته و خورده بود! همان روزهایی که غلامرضا خوشرو محاکمه می شد، و درست در کنار اخبار مربوط به محاکمه این فرد، یک خبر خارجی هم چاپ شده بود: روزنامه ایران (۵/۸) نوشت: «تقاضای عفو رزماری وست زن ۴۳ ساله انگلیسی که به جرم کشتن ده زن با همکاری شوهرش، به زندان ابد محکوم شده است، رد شد.»

جنایت کاران استثنائی همیشه و در همه جا بوده اند و در آینده هم خواهند بود. البته کارآئی و هوشیاری دستگاه قضائی و نیروهای انتظامی می تواند بر کاهش این گونه جنایات اثر بگذارد. اما جرم و جنایت به همین موارد استثنائی محدود نمی شود.

کار اصلی سیاستمداران، جامعه شناسان، جرم شناسان، نویسندگان و روزنامه نگاران این نیست که فقط در برخورد با این جنایات موردی حساسیت نشان دهند، کار اصلی آن است که زحمت مطالعه و تحقیق را بپذیرا شوند و بسترهای رشد جرم و جنایت را بشناسند و برای محدود کردن جرائم مختلف برنامه

و راه حل ارائه دهند. مثلا سیاستمداران باید شهامت طرح این پرسش را داشته باشند که چرا فرماندهان نیروهای انتظامی عده ای از همکاران خود را از بین اعضای سپاه پاسداران انتخاب می کنند؟ یک فرد ممکن است در سپاه خلاق ترین فرمانده باشد، اما همین فرد به دلیل عدم آشنائی با دنیای بیچیده و تخصصی جرم و جنایت نتواند در نیروی انتظامی آبراز لیاقت کند.

حرف و حدیث در این موارد زیاد است و مجال اندک.

مقاله را با تسلیت گوئی به خانواده های داغدار قربانیانی که غلامرضا خوشرو مسئول مرگهای دلخراش آنها معرفی شده، و نیز با آرزوی این که مرگهای تکان دهنده این ۹ قربانی و نیز قربانیان اعمال ددمنشانه احمد تقی آبادی مسئولین و قلم زنان را به سوی جبهه مسئولیت های واقعی آنها هدایت کند، به پایان می بریم.



ماهنامه گزارش را برای خود و دوستانتان مشترک شوید

خواننده گرامی

اشتراک ماهنامه برای شما امتیازاتی دارد که اهم آنها عبارتست از:

- * ثبات قیمت، زیرا افزایش قیمت مجله شامل مشترکان نمی شود. * اطمینان از رسیدن به موقع و حتی ماهنامه.
- * عدم صرف وقت برای مراجعه به کیوسک های مختلف و سرگردانی و احتمالاً عدم توفیق در تهیه آن به دلیل فروش رسیدن کلیه نسخه ها.

فرم اشتراک ماهنامه گزارش

اینجانب: فارغ التحصیل رشته: مسئولیت فعلی: ارائه دهنده تولیدات:
 به نشانی: کد پستی: خدمات:
 تلفن: فاکس: کد اشتراک قبلی: درخواست اشتراک ماهنامه گزارش را از شماره به مدت یک سال دارم.

لطفاً روی پاکت بنویسید «بخش اشتراک»

توضیحات:

۱- لطفاً وجه اشتراک را به حساب جاری ۱۸۸۸/۱۰ بانک صادرات شعبه ۲۹۰ تهران، خیابان دکتر مفتاح شمالی، شعبه نش اسفندیاری (نیش گلزار)، قابل پرداخت در تمام شعب بانکها، واریز و اصل فیش آن را همراه درخواست اشتراک بوسیله صندوق پستی ۱۳۱۵۵-۵۳۶۷ تهران به دفتر مجله ارسال کنید.

● شماره های قبلی مجله هر نسخه ۲۵۰۰ ریال به فروش می رسد.

نوع اشتراک	حق اشتراک یکساله
مؤسسات دولتی و ارگانها	۴۰۰۰۰ ریال
افراد	۳۰۰۰۰ ریال
دانشجویان و فرهنگیان	۲۵۰۰۰ ریال
خارج از کشور	۴۰ دلار آمریکا یا معادل ریالی

۲- علاقمندان به اشتراک در خارج از ایران می توانند به دو صورت زیر عمل کنند:
 الف- مبلغ اشتراک را به حساب پس انداز شماره ۷۱-۱۱۴۱۹۲-۰۴۰۰ بانک ملی ایران شعبه پاریس به نشانی 43, avenue Montaigne - 75008 PARIS Telephone: 47.23.78.57, Telex: 641 506 MELBAN به نام مجله گزارش واریز و اصل حواله را (آدرس و مشخصات با حروف بزرگ لاتین) به نشانی مجله گزارش، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۴۶۷ تهران - ایران یا پست سفارشی ارسال کنند.
 ب- معادل ریالی آن را توسط اقوام یا دوستان خود در ایران به حساب جاری ماهنامه گزارش واریز و قبض آنرا همراه با نشانی کامل (آدرس و مشخصات با حروف بزرگ لاتین) به نشانی مجله ارسال کنند.